



آیا تفسیر همه معارف قرآن طبق قواعد ادب عربی و امور وابسته به ادبیات ممکن است یا امور دیگری نیز لازم است؟

خدای سبحان با صنعت ادبی ویژه وحی سطح ادبیات عربی را ارتقا داد و با شواهد و قراین خاص ظرفیت آن را توسعه بخشید و سپس منظوم سپهری را به نحو تجلی، نه تجافی در ظرف زمینی ریخت و پیوند بخش طبیعی ظرف را با سمّت و سوی فرا طبیعی آن حفظ کرد...

خدای سبحان با صنعت ادبی ویژه وحی سطح ادبیات عربی را ارتقا داد و با شواهد و قراین خاص ظرفیت آن را توسعه بخشید و سپس منظوم سپهری را به نحو تجلی، نه تجافی در ظرف زمینی ریخت و پیوند بخش طبیعی ظرف را با سمّت و سوی فرا طبیعی آن حفظ کرد.

توضیح این که، جهان در عصر نزول وحی و انبعاث حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به بَعَثِ الهی از ادراک توحید نابّ تھی و از معارف تنزیهی و تقدیسی محض، محروم و از علم به ازلیّت، ابدیّت، اطلاق ذاتی، عدم تناهی یک موجود عینی حقیقی و مانند آن بی بهره بود؛ چنانکه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: "إلی أن بَعَثَ اللهُ سبحانه محمداً رسول الله (صلي الله عليه و آله و سلم)... وأهل الأرض يومئذ ملأ متفرقةً وأهواءً منتشرةً وطوائف متشتتة، بین مُشَبَّهٍ لله بخلقه أو مُلَحِدٍ فی اسمه أو مشیرٍ إلی غیره فهداهم به من الضلالة..." (1) و نژاد عرب نیز همانند دیگر نژادها گرفتار یکی از این مکتبهای الحادی و باطل برشمرده بودند و هرگز توحید ناب و سایر مسائل وابسته به آن در قلمرو تازی زبانان سابقه نداشت.

از سوی دیگر، واژگان هر ملتی ابزار مفاهمه و تبادل اندیشه‌ها و انتقال خواسته‌های آن قوم است و روشن است نژادی که جهان بینی توحیدی ندارد و از علم معاد بی بهره است و جهان فراطبیعی را افسانه می پندارد، همه الفاظی که در ابتدا برای معانی خاص وضع می کند یا برخی از آنها را از وضع اولی خود نقل می دهد و یا بعضی از الفاظ بر اثر فقدان مصداق اولی خود از آن هجرت و به دیار مصداق یا معنای دیگر سفر می کند، همه این تعیین و تعیّتها و وضع و نقل و هجرتها، در قلمرو مفاهیمی انجام می پذیرد که مورد ادراک و فهم آن نژاد باشد و چیزی که هرگز در فاهمه یک ملت سابقه ندارد، معنای هیچ لفظی از الفاظ دارج بین آن قوم نخواهد بود. از سوی سوم، قانون تشبیه، استعاره، کنایه، مجاز مُرْسَل و سایر صنعت‌های معنایی و بیان و بدیع، در عین قبول آنها، هر کدام دارای محدوده ویژه است؛ یعنی برای ملتی که هرگز معارف اسلام ناب، مانند حقیقت بسیط محض، اطلاق ذاتی حضرت حق تعالی قابل درک نبوده، منطقه کنایات و مجازات الفاظ به آن سمک عزیز المّثال نخواهد رسید و همان طور که اگر وحی الهی بر سلسله جبال فرود آید، کوهها بر اثر قدرت توانفرسای وحی، منصدع و متلاشی می شود، اگر معارف ناب نیز در قالب زبان تازی، بدون توسعه ادبی و تکامل واژگان و تحریر لغت از قید رقیّت فهم دارج و رایج عرب فرو ریزد، یکی از دو محذور لازم می آید: یا معارف خالص و سرّه، ناسره و مشوب خواهد شد یا شیرازه ادب عرب گسسته می گردد؛ چون هیچ ظرفی بیش از منظوم خاص خود را تحمل نمی کند.

از این جا به زبان ویژه وحی و زبان خاص قرآن پی می بریم که قرآن کریم مسائل مربوط به دنیا، ملک، ماده و لوازم آن و نیز بدن و احکام مخصوص آن و آسمان مادی و ملازمات آن و هر آنچه از سنخ حسّ، خیال، وهم و حتی بالاتر از وهم، یعنی عقل متعارف تازی زبانان آن روز بوده، همه آنها را به وسیله واژگان عرب و قانون محاوره عربی و سایر رسوم و فنون مفاهمه تادیه کرده است و هنوز هم به قوت خود باقی است؛ اما معارف برین که در صقع عقل تازی و فارسی زبان نبود و در قلمرو اندیشه واضعان و مستعملان چنین الفاظی نمی گنجید و در حیطه فهم ادیبان "سوق عکاظ" و سرایندگان "سبعه معلّقه" و مانند آن خطور نمی کرد، بعد از اِثاره دفائن عقول و تفهیم اصل مطلب فرا طبیعی، زمینه توسعه فرهنگی و افزایش ظرفیت لغت و تطوّر تکاملی واژگان را فراهم کرد.

البته توسعه فرهنگ مفاهمه، راه‌های فراوانی دارد که بخشی از آن، دو طرح رایج (به نحو مانعة الخلو) است که در مورد واژگان ارائه شده است: یکی این که، الفاظ برای ارواح معنایی وضع می شود؛ گرچه واضعان ابتدایی، برخی از مراتب آن ارواح بلند را ندانند و بر اثر جهل یا غفلت از مراحل عالی، انحصار معنا در مصداق خاص را توهم کنند و طرح دیگر آن که گرچه الفاظ برای همان مرتبه از معنا که مورد فهم واضعان ابتدایی است وضع می شود، لیکن استعمال آنها درباره مصداق دیگر یا تطبیق آن معنا بر مصداق برتر از قبیل توسعه و مجاز است و چون هر کدام از این دو طرح و مانند آن، نظیر ترتب غایت و فائده در استعمال الفاظ، معیار استنباط قرار گیرد، جزو ره آورد تازه و بدیع قرآن است.

کسی که فقط زبان عرب را با همه شئون و فنون ادبی آن بداند، لیکن از نکته ابتکاری قرآن آگاه نباشد، هر چه کوشش عمیق در حفظ امانت ادبی داشته باشد، هرگز در استنباط معارف قرآن کامیاب نخواهد شد و از دام تفسیر به رأی که دست و پا گیر و عافیت سوز است رها نخواهد شد؛ زیرا جامه ادب جاهلی و کسوت صنعت تازی مناسب اندام بلند وحی الهی نیست و شهادت دواوین جاهلیّت و ادیبان شعرپیشه جاهلی نسبت به معارف برین آسمانی، شهادت زور خواهد بود و قاضی محکمه واژگان عرب، متهم به ارتشاهی خودمحوری و ماده‌نگری و طبیعت‌انگاری است: "از جاهلی می رسید امثال این مسائل".

ادعای قرآن کریم این است که بخشی از معارف برین قرآن و ره آورد وحی از قلمرو قدرت بشر بیرون است. این مدعا را می توان از آیات زیر استنباط کرد:

1 - "... إنا جعلناه قرآناً عربياً لعلكم تعقلون * وإته في أمّ الكتاب لدينا لعليّ حكيم" (2)؛ یعنی کتاب حاضر را به کالبَد عربی آشکار قرار دادیم تا شما بعد از آشنایی به قوانین تازی و ادبیات عرب از مضامین آن بهره علمی و عملی ببرید و آن را تعقل کنید و همین کتاب، با حفظ عنوان قرآن بودن، رشته و ریشه رفیع و عمیق دارد و مطالب بلند آن تا امّ الكتاب حضور دارد و همین قرآن عربی در نزد خدا به وصف "علو" و "حکمت" موصوف بوده، علیّ حکیم است. بنابراین، هرگز با دستمایه سوق عکاظ تحصیل کلاهی امّ الكتاب میسور مفسّر کم‌مایه نخواهد بود و با سرماییه سبعة معلقه تجارت علیّ حکیم، ممکن نیست.

تذکر: چون پیوند امّ الكتاب با عربی مبین به نحو تجلی است، نه تجافی طناب وحی و حبل متین قرآنی سراسر ملك و ملكوت را احاطه کرده، در همه این مراحل موجود است و چون معارف و حقیقت امّ الكتاب به نحو رقیقت در الفاظ ویژه ظهور کرد نیل به بلندای آن با دستمایه اندک و بضاعت مزجاة ادب شرك آلود حجاز و لائیک تجد و یمن ممکن نخواهد بود.

2 - "كما أرسلنا فيكم رسولا منكم يتلوا عليكم آياتنا ويؤذونكم ويؤذونكم الكتاب والحكمة ويعلمكم ما لم تكونوا تعلمون..." (3)؛ یعنی... فرستاده ما چند کار می‌کند: یکی تلاوت آیات بر جامعه بشری تا مردم خواندن کتاب خدا را فرا گیرند و دیگری تهذیب ارواح و تزکیه نفوس، تا دل‌های جامعه پاک گردد و سومی تعلیم مطالب کتاب و معارف حکمت و چهارمی تعلیم چیزی که جامعه بشری نه تنها آن را نمی‌داند، بلکه هرگز نمی‌تواند با ابزار دانش‌های عادی خود اعم از ادبی، فلسفی و عرفانی و... آن را فرا گیرد.

تدبّر لازم در کلمه "ما لم تكونوا تعلمون" چنین می‌فهماند که آن سنخ از معارف برین، هرگز بدون تعلیم آسمانی، روزی فاهمه و رزق عاقله بشر نخواهد شد؛ چون تعبیر "ما لم تكونوا تعلمون" غیر از تعبیر "ما لا تعلمون" است و در این برنامه چهارم می‌توان گفت که مراد آن تنها از سنخ علم حصولی یا حضوری نیست، بلکه از سنخ تهذیب و تزکیه نیز می‌تواند باشد؛ یعنی گذشته از علوم نظری، نزهت‌های روحی و فضیلت‌های اخلاقی ویژه‌ای به وسیله فرستاده الهی بهره بشر می‌شود که شاید خود جامعه انسانی اگر به حجت درونی و مصباح پر فروغ نهانی و نهادی خویش، یعنی عقل و فطرت رجوع کند و غبار اغیار را از اندام آن دور دارد و به آهنگ دل‌پذیر آن گوش فرا دهد و همه نصایح و مصالح آن را دریابد، باز هم بدون وحی نمی‌تواند به آن مقام تنزیه بار یابد؛ زیرا گرچه در بخش فراگیری کتاب و حکمت نیز تا حدودی این چنین است، اما مرحله والای نزهت روح و همچنین بخش فائق علم، اصلاً در قلمرو بشر عادی پیدا نمی‌شود و هرگز در منطقه انسان متعارف حضور و ظهور ندارد؛ به طوری که نام آن هم فقط به نحو کنایه "ما لم تكونوا تعلمون" آمده و به علایم و شواهد یا علل و معالیل آن نیز هیچ‌گونه اشاره نشده است؛ چنانکه درباره برخی از نعمت‌های غیبی بهشت نیز آمده است: "... فلا تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة أعين". (4)

شاید آن مقام برین و مستور از آن کسی باشد که به علم مکنون و نزهت محجوب نایل آمده باشد؛ یعنی هم در معارف عقلی گذشته از تعلیم کتاب و حکمت، از "یعلمکم ما لم تكونوا تعلمون" که آن هم از برکات وحی الهی است، بهره ویژه برده باشد و هم در فضایل روحی گذشته از "یزکیهم" که نصیب غالب پرهیزکاران می‌شود، حظّ وافری از علم تنزیه و تهذیبی که جز با تعلیم غیبی نصیب انسانها نمی‌شود برده باشد و شاید اَوْحَدِي از اهل بهشت منظورشان از این که می‌گویند: "الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله" (5) این باشد که، نیل به چنین مقام منیع و رفیع به صرف عقل امکان‌پذیر نبود و راه‌های عادی برای وصول به آن نارسا بود؛ بلکه عنایت ویژه وحی الهی توان چنین رهنمودی داشت.

به هر تقدیر، وحی الهی گذشته از محتوای رایج که در دسترس عقل بشر قرار می‌گیرد، مطالبی دارد که فرا عقل دارچ و به اصطلاح "طور و راء طور" است. آنگاه شرح آن مطالب فرا عقل متعارف بر اساس خصوص معیار فرهنگ محاوره و با استمداد از محورهای ادبی نژاد عرب و حصر آن در تنگنای سرماییه‌های زمینی نثر و نظم جاهلی یا مَحْضَرَم بدون تفسیر به رأی نخواهد بود.

تنها وظیفه مفسّر در این گونه از معارف برین این است: "کاندرین جا جمله اعضا چشم باید بود و گوش" تا اولاً، ابزار مفاهمه را از معلم کلّ دریابد و ثانیاً، کیفیت به کارگیری آن ابزار را از معلم اوّل، یعنی رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) و کسانی که به منزله روح ملکوتی و جبروتی آن حضرت هستند بیاموزد و ثالثاً، کیفیت انتقال از ملك ادبیات عرب به ملكوت لطایف ادبی قرآن را از معلم کتاب و حکمت استفاده کند و رابعاً، کیفیت عروج از عربی مبین به "أمّ الكتاب" و رقی از محدوده لغت به منطقه فرالغت و باریافتن به "علیّ حکیم" را از معلم "ما لم تكونوا تعلمون" فرا گیرد که بدون این مراحل یاد شده تفسیر قرآن با اکتفای به همان قانون محاوره تازی زبانان گرچه فی‌الجمله میسور است، لیکن بالجمله مقدور نیست و خطر ابتلائی به تفسیر به رأی همچنان در "حمی" پیش‌بینی می‌شود. شاید بخشی از تحدی جهانی قرآن کریم ناظر به همین مرحله "ما لم تكونوا تعلمون" باشد که شرح آن بر عهده مبحث اعجاز است.

1 - نهج البلاغه، خطبه 1، بند 41.

2 - سوره زخرف، آیات 3 - 4.

3 - سوره بقره، آیه 151.

4 - سوره سجده، آیه 17.

5 - سوره اعراف، آیه 43.

مأخذ: تسنیم، ج 1، ص 216.